

زنان دادا و روزگارشان

پنه‌لویه رُزمانت

ترجمه مهرداد خامنه‌ای



زنان دادا و روزگارشان

پنهلوپه رُزمانت

ترجمه مهرداد خامنه‌ای

گروه تئاتر اگزیت
مردادماه ۱۴۰۲



دادا جنبشی ضدبورژوازی در هنر و ادبیات بود که پیوندهای عمیق چپ خصوصاً در ارتباط با جنبش ضداستعمار داشت. کاباره ولتر یک کلوب شبانه در زوریخ بود که در آن جنبش دادا توسط امی هنینگز و هنرمندان دیگر آغاز شد. این تاملات پنهانلویه رزمانت ادای سهمی است هم به ویژهنامه تاریخ زنان و هم به کوشش ما برای مرور جنگ جهانی اول در یکصدمین سالگرد آن.



نمایش مد (۱۹۲۵-۱۹۲۶) هانا هویش

بله، زنان دادا وجود داشته‌اند!

امسال^۱، صدمین سالگرد شروع داداست. کاباره ولتر^۲، کم‌تر از شش ماه پس از آغاز به کار در فوریه سال ۱۹۱۶ در زوریخ سوئیس، تعطیل شد. چه کسی گمان می‌برد که آغاز گمنامانه‌ی آن، منفی‌نگری تکان‌دهنده و تأثیرگذاری را به ارمغان بیاورد و در عین حال، خواست جدی نوزایش باشد؟

این گروه، ایده‌ی آن و جنبشی که خلق نمود، یعنی خود دادا، عمر کوتاهی داشت اما به سرعت به سورئالیسم جهش یافت و حضور رادیکال خود را به سرتاسر جهان شناساند. زوریخ که در آن زمان همچون جزیره‌ای در صلح، در محاصره یخ و جنگ بود، آنارشیست‌ها، انقلابیون، مخالفان جنگ و همچنین، بوهمی‌هایی^۳ را که از امواج میهن‌پرستی و تب جنگ حاکم بر اروپا فراری بودند به خود جذب می‌کرد. این شهر حتی

۱ سال ۲۰۱۶

۲ Cabaret Voltaire

۳ Bohemians

مدت زمانی اقامتگاه لنین بود. آلبرت اینشتین، در سال ۱۹۱۶ ساکن همین شهر بود و در زوریخ زندگی و تدریس می‌نمود. باکونین هم پیش‌تر در زوریخ اقامت داشت.



امی هنینگز

امی هنینگز^۴ همراه با هوگو بال^۵ در ماه مه سال ۱۹۱۵ وارد زوریخ شد. آن‌ها در سرتاسر سوئیس دست به اجرا زدند و سپس، بر آن شدند که در زوریخ کاباره‌ای برپا کنند و نام ولتر را بر آن بگذارند که برای آن‌ها «ضد شاعر، پادشاه گستاخی، شاهزاده سطحی‌نگری، ضد هنرمند، واعظ دربانان، پاپا ژیگون^۶ سردبیران روزنامه‌ها...» بود. با مارسل سوادکی^۷، هانس آرپ^۸ و مکس اوپنهایمر^۹ برنامه‌ریزی شد. در نخستین شب آغاز به کار کاباره ولتر، تریستن تزارا^{۱۰} و برادران جنکو^{۱۱} حاضر شدند و به آن‌ها پیوستند.

^۴ Emmy Hennings

^۵ Hugo Ball

^۶ Papa Gigogne

^۷ Marcel Słodky

^۸ Hans Arp

^۹ Max Oppenheimer

^{۱۰} Tristan Tzara

^{۱۱} Janco

امی که خود خواننده بود، اجرای اصلی را بر عهده داشت. بال، پیانو می‌نواخت. برنامه‌های دیگر شامل اجرای یک گروه بالالایکا و یک گروه هلندی بانجو، رقصنده‌هایی که با ماندولین می‌رقصیدند، شاعران پرشور و آرتور روبنشتاین^{۱۲} پیانیست بود که راول^{۱۳}، سن سانس^{۱۴} و دبوسی^{۱۵} را نواخت.

آثار پیکاسو، سوادکی، جنکو، آرپ و هنرمندان دیگر، در میان رقصی که سوفی تاوبر آرپ^{۱۶} طراحی کرده بود و نمایش‌های عروسکی هنینگز، بر روی دیوارها آویخته شد. دیری نیاید که هولسنبک^{۱۷} با نواختن درام و شعرخوانی به آن‌ها پیوست.

نمایش، شعر، رقص، آهنگ، «آواهای سیاهان» و نمایش عروسکی، همگی ترویج می‌شدند و درب‌های کاباره به روی همگان باز بود. بال می‌نویسد که این «رقابت با توقعات مخاطب بود که تمام نیروی ابتکار ما را فرا می‌خواند... یک سرمستی توصیف‌ناشدنی.»



امی و یکی از عروسک‌هایش

^{۱۲} Artur Rubenstein

^{۱۳} Ravel

^{۱۴} Saint-Saen

^{۱۵} Debussy

^{۱۶} Sophie Tauber Arp

^{۱۷} Huelsenbeck

به گفته‌ی کریستین شاد^{۱۸} نقاش، دادا در بهار سال ۱۹۱۶ در فضای «تناقضات خودجوش، ضدمعناهای فرموله‌شده و برخورد پرحرارت آراء»، خودزایی کرد. خود اسم دادا هم در حین جستجو برای یافتن نام نشریه‌ی گروه، در لغت‌نامه فرانسوی پیدا شد.

زنان از اغلب گفتمان‌ها در خصوص دادا و یا جنبش‌های پیشتاز فرهنگی این دوران به طور کامل بیرون مانده‌اند. این زنان ممکن است همانند امی هنینگز، هنرمندانی با اجرای فوق‌العاده بوده باشند اما اثری از برنامه‌های آن‌ها به جا نمانده است؛ البته این امر ممکن است نتیجه‌ی صافی فرهنگی مردمحوری باشد که زنان را از جریان غربال می‌کند. بعضی از زنان مورد علاقه من در دادا مانند هانا هویش^{۱۹}، هنینگز، سوفی تاوبر آرپ، بیاتریس وود^{۲۰}، السا فون فریتاگ-لورینگهاون^{۲۱}، یا خود خالق آثار درجه یک بوده‌اند و یا در خلق چنین آثاری مشارکت داشته‌اند، با این حال...



هانا هویش

^{۱۸} Christian Schad

^{۱۹} Hannah Hoch

^{۲۰} Beatrice Wood

^{۲۱} Elsa von Freytag-Loringhoven

بازیابی زنان هنرمند

امی هنینگز، دختر یک ملوان، در فلنسبورگ^{۲۲} در سواحل آلمان متولد شد. در سال ۱۹۰۶، فرزند خود را از دست داد و همسرش او را ترک کرد. پس از این هنینگز به یک کمپانی تئاتر سیار پیوست و راهی سفر شد. او دوباره صاحب فرزند شد. فرزند خود را به مادرش سپرد و به عنوان یک هنرمند سیار در نمایش‌های سیار، اپراهای کوتاه و کلوب‌های شبانه در کلن، بوداپست، مسکو و شهرهای دیگر به اجراهای خود ادامه داد.

وی به عنوان نویسنده و شاعر برای نشریات چپ و آنارشویست پن^{۲۳} و دی اکتسیون^{۲۴} نوشت و با مجله‌ی انقلاب^{۲۵} که هوگو بال و هانس لیبولد^{۲۶} تأسیس کرده بودند، همکاری داشت. هنینگز در مونیخ ستاره بود و هوگو بال را در حین اجرا در کافه سیمپلیزیسیموس^{۲۷} ملاقات نمود. هوگو بال با گوستاو لنداور^{۲۸}، آنارشویست مسن و مهربان آشنا بود که یک نویسنده خوب بود و به‌ویژه در تئوری بازی شهرت داشت.

در سال ۱۹۱۴، وی به جرم جعل پاسپورت برای کسانی که می‌خواستند از جنگ فرار کنند، مدتی را در زندان سپری کرد. هنینگز، برخلاف برخی از آوانگارد‌هایی که مدافع جنگ بودند، صلح‌طلب بود. جان الرفیلد^{۲۹}، ویراستار «فرار از زمان^{۳۰}» اثر هوگو بال ادعا می‌کند که هنینگز درگیر یک پرونده قتل بوده است. او و بال در سال ۱۹۱۵ برای فرار از وضعیت جنون‌آمیز حاکم، عازم زوریخ شدند.

به گفته‌ی هولسنیک، صدای پرشور امی نحیف «آهنگ‌های پرخاشگرانه‌ی هوگو بال را با چنان خشمی می‌خواند که همه‌ی ما که کم‌تر فکر می‌کردیم چنین توانایی‌ای داشته باشد، وادار به تحسین او می‌شدیم.» زوریخ کرونیکل^{۳۱}، او را «ستاره کاباره» لقب داد و وی را

^{۲۲} Flensburg

^{۲۳} Pan

^{۲۴} Die Aktion

^{۲۵} Revolution

^{۲۶} Hans Leybold

^{۲۷} Cafe Simplizissimus

^{۲۸} Gustav Landauer

^{۲۹} John Elerfield

^{۳۰} Die Flucht aus der Zeit

^{۳۱} Zurich Chronicle

«مانند یک بوته‌ی در حال شکوفه زدن، سرزنده» توصیف نمود که «ظاهری جسور به عرضه می‌گذارد و با جسمی که تنها اندکی با اندوه ویران شده است، اجرا می‌کند.»

هنینگز در شعر «زندان» که در اولین برنامه دادا قرائت شد، تنفر خود از جنگ و سیستم زندان و یأس مستمرش را ابراز داشت: «جهان، آن بیرون است، زندگی می‌خروشد، آدم‌ها می‌توانند هر جا که می‌خواهند بروند، روزی ما هم از آن‌ها بودیم، و اکنون فراموش شده‌ایم، در کام نسیان فرو رفته‌ایم، شبانه روی تخت‌های باریک خواب معجزه می‌بینیم، روزها همانند حیوان‌های هراسیده پرسه می‌زنیم، غمگنانه از لابلاهای نرده‌های آهنی به بیرون سرک می‌کشیم و دیگر چیزی برای از دست دادن نداریم...»



امی هنینگز و هوگو بال

انقلاب فرهنگی، علمی و اجتماعی

در حالی که دادا نماد شروع انقلاب در فرهنگ و آگاهی بود، اینشتین انقلاب علمی را رقم زد. وی در نوامبر ۱۹۱۵، جهان نیوتن را با نظریه‌ی نسبیت عام تغییر داد. زندگینامه‌نویس او، والتر آیزاکسون^{۳۲} می‌گوید: «نظریه نسبیت عام صرف تفسیر داده‌های آزمایشی و یا کشف مجموعه‌ای دقیق‌تر از قوانین نبود بلکه، روشی نو برای دیدن واقعیت بود.»

هنینگز و بال در سال ۱۹۱۷ از دادا جدا و از زوریخ خارج شدند. انقلاب روسیه در اوج خود بود. زندگی‌نامه‌ی تألیف شده توسط آیزاکسون به انقلاب ۱۹۱۸ آلمان اشاره می‌کند که با شورش ملوانان آغاز شد، تبدیل به اعتصابات سراسری گشت و سپس، قیام سراسری شکل گرفت. در نهم نوامبر، اینشتین نوشته است «کلاس به دلیل انقلاب کنسل است.»



بیاتریس وود (۱۹۷۱)

^{۳۲} Walter Isaacson

تظاهرکنندگان، رایشتاگ^{۳۳} را اشغال نمودند و امپراطور^{۳۴} استعفا داد. دانشجویان، دانشگاه را تصاحب کردند و رؤسای دانشکده‌ها و رئیس دانشگاه حبس شدند. اینشتین و دو دوست او، مکس بورن^{۳۵} فیزیکدان و مکس ورتهایمر^{۳۶} روانشناس از دانشجویان خواستند زندانیان را آزاد کنند، اما دانشجویان صلاحیت تصمیم‌گیری در این خصوص را نداشتند. بر همین اساس، اینشتین و دوستان او به سراغ رئیس‌جمهور جدید آلمان رفتند و او دستور آزادی را امضا نمود. اینشتین در همان روز برای گروهی درباره‌ی خطرات استبداد، چه چپ و چه راست، سخنرانی کرد.

امی، در سال ۱۹۱۸ یک زندگینامه از خود به نام «زندان»^{۳۷} منتشر ساخت که به شرح زمانی که در زندان سپری کرده بود، مکالمه‌هایش با سایر زندانیان و احساس به دام افتادنی که زندان در او برانگیخت، پرداخته است؛ حسی که هم در پشت میله‌های زندان و هم خارج از حصارهای آن توسط اجتماع به او تحمیل می‌شد. بال که یک کتاب کامل درباره باکونین نوشته بود حالا ادعا می‌نمود که آنارشیست‌ها معصوم هستند (شاید او پیش‌تر این‌گونه نمی‌اندیشیده است).



سوفی تاوبر آرپ

^{۳۳} Reichstag

^{۳۴} Kaiser

^{۳۵} Max Born

^{۳۶} Max Wertheimer

^{۳۷} Gefangnis

امی سپس به عرفان کاتولیک^{۳۸} روی آورد. اکثر آثار او، از جمله دو رمان، که ممکن است چرخشی مذهبی داشته باشند و حاوی اطلاعات بیشتری در خصوص زندگی او باشند، تنها به زبان آلمانی در دسترس هستند.

نظریه اینیشتین تا سال ۱۹۱۹ که مشاهدات ادینگتون^{۳۹} آن را تأیید کرد، شهرت جهانی نداشت. پس از اثبات نظریه توسط ادینگتون، نیویورک تایمز در شش سرمقاله در خصوص آن نوشت: «چراغ‌ها در آسمان‌ها کج شدند، دانشمندان نگران نتیجه رصد خسوف هستند، نظریه‌ی اینیشتین پیروز شد، ستاره‌ها در جایی که به نظر می‌رسیدند و یا محاسبه شده بود، نیستند اما جای نگرانی نیست..»

گذر کاندینسکی^{۴۰} هم به زوربخ افتاده است. او یکی از دوستان هوگو بال و از اثرگذارترین افراد بر او بود. او همچنین با تزارا در ارتباط بود و آثارش در اولین نشریه دادا در سال ۱۹۱۶ منتشر شد. این امر که نمایشگاه کاندینسکی در سال ۱۹۲۰ در مسکو، نشان‌دهنده‌ی تغییر در کار اوست، قابل توجه است؛ فرم‌های شناور در فضا، دایره‌های بی‌عیب، طرح‌های هندسی، طیف رنگ، فرم‌های خم شده و امواج و ملاحظات مرتبط با گیتی. به نظر می‌آید که وی در حال ترجمه‌ی نظریه نسبیت اینیشتین به نقاشی‌های هیجان‌انگیز بوده است.

در سال ۱۹۱۹، در هنگامه‌ی امیدهای بسیار و شکست‌های متعدد، جمهوری شورایی مونیخ^{۴۱} که عمر کوتاهی داشت، تأسیس و گوستاو لنداور مهربان وزیر آموزش شد. دیری نپایید که همه توسط فرای کور^{۴۲} قتل‌عام شدند.

اگر امروز درباره دادا بیاندیشیم، این امر که چنین گروه کوچک و گمنامی توانسته است چنین تأثیری داشته باشد، شگفت‌آور است. این گروه، آزمایشگاه ایده‌های جدید و تکاپوی بی‌حدومرز، بی‌پروا و همراه با بازیگوشی بود و آثار اعضای آن، همچنان در دل‌های ما طنین شادمانه می‌اندازد. جمع‌های مشابه هنوز هم وجود دارند.

^{۳۸} Catholic Mysticism

^{۳۹} Eddington

^{۴۰} Kandinsky

^{۴۱} Munich Soviet

^{۴۲} Freikorps: ارتش نیروهای داوطلب شبه‌نظامی آلمانی ضد کمونیست

این جمع‌ها را می‌توان حول مجله‌های کوچک یافت: آن‌ها شاعر، هنرمند، سوسیالیست، آنارشیست و فعالان زیست‌محیطی هستند و مصمم به خلق ایده‌ها، دنیاها و از همه مهم‌تر، آینده‌ی جدید هستند.



السا فون فریتاگ-لورینگهاون

منبع:

این مقاله نخستین بار در نشریه‌ی «خلاف جریان»^{۴۳} در آوریل ۲۰۱۶ منتشر شد.



درباره نویسنده:

پنه‌لوپه رزمانت^{۴۴}، نقاش، عکاس، شاعر، نویسنده، فعال اجتماعی و از اعضای مؤسس گروه سورئالیست‌های شیکاگو^{۴۵} است. وی سردبیر نشریه «زنان سورئالیست: گزیده‌ای بین‌المللی»^{۴۶} و نویسنده‌ی چندین کتاب شعر و غیرداستانی است.

^{۴۳} Against the Current

^{۴۴} Penelope Rosemont

^{۴۵} Chicago Surrealist Group

^{۴۶} Surrealist Women: An International Anthology



تہذیب
میں

